

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

عدم تفکیک بین اراده استعمالی و جدی

عرض کردیم تفکیک بین اراده استعمالی و اراده جدی صحیح نیست؛ برای اینکه وقتی به متکلم و کسانی که الفاظی را بکار می‌برند و معانی را اراده می‌کنند، مراجعه کنیم، اینها وجداناً دو اراده ندارند؛ اینطور نیست که اینها دارای دو اراده، یکی استعمالی و دیگری جدی باشند. بلکه وقتی لفظی بکار برده می‌شود، از دو حال خارج نیست؛ یا معنای آن لفظ را به جد اراده می‌کند و یا اراده نمی‌کند. جایی که معنا را عن جدّ اراده می‌کند، می‌گوییم دلالت تصدیقیه وجود دارد؛ اما جایی که لفظ را آورده و معنا را عن جدّ اراده نکرده، همان دلالت تصویری است که دلالت لفظ بر معناست و غیر از آن چیز دیگری نیست. پس، اولاً در میان خود عقلا و اهل محاوره دو اراده وجود ندارد.

ثانیاً : در اوائل مباحث علم اصول وقتی حقیقت استعمال را تعریف می‌کردند که استعمال چیست، اگر معنایش را بررسی کنیم، بر می‌گردد به همین دلالت تصویری؛ ولو اینکه از بعضی کلمات - یعنی کسانی که بین اراده استعمالی و جدی فرق گذاشتند - استفاده می‌شود که آنها می‌خواهند استعمال را در دلالت تصدیقیه بیاورند، اما واقع مسئله این است که استعمال یعنی دلالت لفظ بر معنا و غیر از این چیز دیگری نیست. آن وقت حقیقت استعمال در دلالت تصویری است؛ یعنی کافی است مخاطب معنا را بداند و بداند این لفظ برای این معنا وضع شده است، تا دلالت تصویری محقق شود. بنابراین، اشکالی که در بحث دیروز ذکر شد در اشکال به مرحوم شیخ انصاری اعلی الله مقامه الشریف که اصول لفظیه مثل اصالة الحقیقه فقط مراد استعمالی را برای ما روشن می‌کند و مراد جدی را روشن نمی‌کند، اشکالی باطل و مخدوش است. و بیانش نیز این بود که اصول لفظیه مثل اصالة الحقیقه و اصالة الاطلاق، اصول عقلائیه هستند و ما وقتی به عقلا مراجعه می‌کنیم، آنها از این اصول لفظیه برای مرادات جدی استفاده می‌کنند؛ جایی که شک می‌کنند آیا متکلم این معنا به جدّ اراده کرده یا نه، اصالة الحقیقه یا اصالة العموم را جاری می‌کنند.

بیان فرق کلام مرحوم آخوند و مرحوم شیخ انصاری

از همین جا این نکته را بیان کنیم که فرقی بین کلام مرحوم شیخ و مرحوم آخوند وجود دارد؛ و آن این که مرحوم شیخ همه اصول لفظیه را به يك اصل عدمی به نام «اصالة عدم القرینه» بر می‌گرداند؛ فرمودند اصالة الحقیقه بر می‌گردد به اینکه ما قرینه بر مجاز نداریم، اصالة العموم بر می‌گردد به اینکه قرینه بر تخصیص نداریم. لیکن مرحوم آخوند در کفایه تمام این اصول لفظیه عقلائیه را به يك اصل وجودی به نام «اصالة الظهور» برگردانده است؛ ایشان اصالة الحقیقه را مصداقی از اصالة الظهور قرار دادند، اصالة العموم را مصداقی از اصالة الظهور قرار دادند. تمام اصول لفظیه عقلائیه را مصداقی از اصالة الظهور قرار

داده‌اند. اینجا باز همان اشکال به این بیان وارد می‌شود که افرادی مثل مرحوم آخوند که حتی اصالة عدم القرینه را نیز به اصالة الظهور برگردانده است، این اشکال مطرح می‌شود که اصالة عدم القرینه برای کشف مراد استعمالی است، در حالی که اصالة الظهور که يك اصل وجودی است، برای کشف مراد جدی است؛ اصالة الظهور یعنی حجیت ظهور، حجیت ظهور نیز یعنی این که بگوییم این معنایی که لفظ در آن ظهور دارد، مراد جدی متکلم است. بنابراین، چرا اصالة عدم القرینه را به اصالة الظهور بر می‌گردانید؟ با آن بیان ما، این اشکال هم از مرحوم آخوند دفع می‌شود که تمام اصول لفظیه مربوط به مرادات جدی است و تفکیک بین اراده جدی و اراده استعمالی معنا ندارد.

بیان اشکالی دیگر

نکته‌ی آخر هم این که از عبارات مرحوم شیخ در رسائل استفاده می‌شود که اگر متکلم در مقام بیان باشد، و قطع به عدم قرینه پیدا کنیم، اینجا دلالت می‌شود دلالت قطعی؛ حال، سؤال این است که ما در باب ظواهر می‌خواهیم ظواهر را به عنوان یکی از ظنون قرار دهیم، می‌خواهیم بگوییم ظواهر یکی از مصادیق امارات غیر علمیه‌ای است که باید به آن متعبد شویم. پس چطور مرحوم شیخ فرموده است که با وجود عدم قرینه قطع پیدا می‌کنیم، و دلالت این کلام بر مراد دلالت قطعی است؟! به عبارت دیگر، با قطع نظر از این کلام مرحوم شیخ، از هر کدام من و شما سؤال کنند که دلالت لفظ بر معنا، دلالت کلام بر مراد، چه عنوانی دارد؟ می‌گوییم از مصادیق ظواهر است؛ سؤال می‌شود ظواهر از مصادیق قطعیات است یا ظنیات؟ جواب این است که از مصادیق ظنیات است. پس، چطور مرحوم شیخ فرموده **دلالة الظاهر علی المراد دلالة قطعية مع العلم بعدم القرينة** □

برای پاسخ به این سؤال باید مقداری کلام مرحوم شیخ را توضیح دهیم. و آن این که اگر ما یقین به عدم قرینه پیدا کنیم، یقین به عدم الغفلة هم پیدا کنیم که گاه یقین داریم متکلم قرینه نیاورده است اما احتمال می‌دهیم غفلت کرده و معنای دیگری را اراده کرده است، اما غفلت کرده که برای آن قرینه ذکر کند؛ حال اگر یقین به عدم قرینه و یقین به عدم غفلت حاصل شد، اینجا دلالت، دلالت قطعی است؛ اما این که می‌گوییم ظواهر از باب ظنون است، این من جهة الغالب است؛ یعنی در غالب موارد، کلامی را که متکلمی هزار سال پیش فرموده است، شما الآن شك می‌کنید که آیا قرینه بر خلاف ظاهر کلام بوده یا نه، می‌آیید اصالة عدم القرینه را جاری می‌کنید. این اصالة عدم القرینه ظنی است و یقین به آن نداریم. اگر این اصل ظنی شد، آن وقت دلالت کلام بر مراد هم دلالت ظنی می‌شود. لذا، جوابی که می‌خواهیم عرض کنیم، این است که ظهورات من جهة الغالب از باب ظنیات است، و الا اگر کلامی ظهور در معنایی داشته باشد و شما یقین به عدم القرینه و عدم الغفلة داشته باشید، اینجا دلالت ظاهر بر مراد متکلم، دلالت قطعی می‌شود و دیگر عنوان ظنی ندارد.

بحث اخلاقی

روایت مفصلی در مکارم الاخلاق آمده است مبنی بر این که اباندر خدمت رسول اکرم(ص) آمد و از آن حضرت طلب موعظه و نصیحتی کرد. پیامبر - (حالا در يك جلسه بوده یا در جلسات متعدد) - سفارش‌های زیادی بیان می‌فرماید و حدود سه چهار صفحه است که شاید آقایان هم ملاحظه فرموده باشند. در يك قسمت از این سفارش‌ها آمده است: **يا اباندر ان شر الناس منزلة عند الله يوم القيامة عالم لا ينتفع بعلمه** بدترین مردم از نظر منزلت و مقام و مرتبه نزد خدا در روز قیامت، عالمی است که لا ينتفع بعلمه. معنای این عبارت چیست؟ آیا مقصود پیامبر(ص) این است که از نظر عذاب، بدترین درجات عذاب برای عالمی است که از علمش استفاده نمی‌کند؟ این معنا هم با ظاهر روایت سازگاری ندارد و هم اینکه بالاخره ملاک ندارد و با ملاکات عقلی سازگاری ندارد. پس، باید بگوییم در میان مردمی که اهل عذاب نیستند، در روز قیامت، بدترین و پایین‌ترین آنها از نظر منزلت و موقعیت، عالمی است که از علمش استفاده نمی‌کند.

البته در هر روایتی می‌تواند از همان موضوعی که ملاک برای حکم است بحث شود، یعنی حالا اگر عالمی از جهات دیگر استحقاق عقاب ندارد و معصیت خدا نکرده است، اما از علمش هم نفعی نبرده، این پایین‌ترین منزل و مرتبه را در روز قیامت پیش خدا دارد. در اینجا چند سؤال وجود دارد؛ اول این که عبارت «عالم لا ینتفع بعلمه» به چه معناست؟ دوم اینکه اگر کسی عالم شد، به حسب ظاهر، در دنیا مورد اعتنای خداوند بوده، ملائکه‌ای را برای او موظف می‌کند که از لحظه‌ای که از خانه می‌خواهد بیرون برود به دنبال علم، مراقبت کنند و تا وقتی که بر می‌گردد هرچه به عنوان حسنه است برای او ثبت کنند، حالا اگر از علمش استفاده نکرد، چرا در قیامت می‌شود «شرّ الناس»، و چرا منزلت او را پیش خدا از همه افراد بشر پایین‌تر است؟! واقع مسأله این است که ما باید يك مقداری بیشتر دقت کنیم در آنچه که با آن سر و کار داریم؛ ما به اراده‌ی جدی آمديم وارد تحصیل علم شدیم؛ قصد جدی داریم و تحصیل علم را اراده کردیم و کسی هم ما را اجبار نکرده است؛ آیا می‌توانیم بگوییم ما در این مجموعه‌ی مقرراتی که خداوند قرار داده است، از این علمی که داریم تحصیل می‌کنیم، هر کاری خواستیم بکنیم و بگوییم حالا از این علم هم استفاده بکنیم یا نکنیم، اختیارش با خودمان است؛ ولو بحسب ظاهر اختیارش با خود انسان است، اما بالاخره این يك حقیقت و امانتی است، يك واقعیتی است که خداوند در اختیار من و شما قرار داده است؛ این را در اختیار دیگران قرار نداده است؛ در اختیار قلبی از بشر قرار داده است.

علم يك حقیقت و واقعیتی است، تعبیر کنیم به امانتی که خدا در اختیار انسان قرار داده است. باید بفهمیم واقعیتش چیست. فکر نکنیم حالا ما به اراده خودمان آمديم تحصیل علم می‌کنیم و مطالبی را یاد می‌گیریم، حالا خواستیم عمل کنیم یا عمل نکنیم. «لا ینتفع بعلمه» ، کسی که از علمی که خدا برای او قرار داده است تا از آن علم استفاده کند، و او استفاده نمی‌کند، در حقیقت بزرگترین نعمتی که خدا به او داده است را دارد تضییع می‌کند. ما ذهنمان را گاه در مورد تلف و تضییع، معطوف می‌کنیم به چیزی که مال باشد و انسان آن را از بین ببرد؛ می‌گوییم آقا تضییع کردی، مال را از بین بردی، ظلم کردی! اما با این روایت، انسان می‌تواند بفهمد که در مورد علم نیز اگر انسان از علمش استفاده نکند و نفعی از آن نبرد، فقط همین تحصیل علم باشد، در حقیقت دارد علم را تضییع می‌کند و امانتی را که خدا به او داده، تلف می‌کند. هر روز هم داریم به آن اضافه می‌کنیم، همیشه در حال اتلاف هستیم، همیشه در حال از بین بردن هستیم و خودمان خبر نداریم.

این علمی که يك موهبت الهی است، استعدادی است که خدا به ما داده، زمینه‌اش را داده، امکاناتش را داده، در قلب خودمان نیز آن را جا دادیم، فهمیدیم کلام حلال است و کدام حرام، فهمیدیم که حق چیست و باطل چیست؛ که آدم جاهل نمی‌تواند حق و باطل را تشخیص بدهد، حلال و حرام را تشخیص بدهد، اوصاف خدا را، اوصاف صحیح را از غیر صحیح نمی‌تواند تشخیص بدهد؛ علم نوری است که خدا در قلب هر کسی که بخواهد قرار می‌دهد؛ منافات ندارد؛ همین نوری را که خدا قرار می‌دهد اگر انسان از آن بهره‌برداری نکند، برای انسان می‌شود حجاب و ظلمت. پس عالمی که از علمش استفاده نمی‌کند، چرا باید بشود شرّ الناس؛ من همیشه گفته‌ام، گاه انسان فکر می‌کند این روایات یا در مقام مبالغه است و یا اینکه خدا می‌فرماید من می‌خواهم بگویم می‌شود «شرّ الناس» تعبداً؛ نه، واقعاً همین‌طور است؛ همین علمی که در دنیا برای انسان کمال است و انسان را به اعلی درجه کمال می‌تواند برساند، اگر از این علم استفاده نشود، باطنش این است که او را در آخرت به بدترین مرتبه و در پست‌ترین مراتب قرار می‌دهد. این يك ملازمه روشنی دارد؛ یعنی اگر انسان واقعاً خوب دقت کند، بر این مطلب برهان دارد.

ان شر الناس منزلة عند الله يوم القيامة عالم لا ینتفع بعلمه ، چرا نمی‌گوید پولداری که لا ینتفع بماله؟ چرا نمی‌گوید قدرتمندی که لا ینتفع بقدرته؟ اینها را نمی‌گوید و فقط عالم را می‌گوید؟. روایات دیگری هم قریب به همین مضمون داریم. پس، برای ما تا اندازه‌ای روشن شد که چرا عالمی که از علمش استفاده نمی‌کند، علمش را تضییع کرده است. حالا يك مقداری خدا علم را در اختیار انسان قرار داده است که از این علم برای هدایت خودش و دیگران استفاده کند، نکرده است، چه می‌شود؟ علم داریم به این که نماز چه آثاری دارد، - (البته «لا ینتفع» را بعداً معنا می‌کنم و الآن وقت گذشته است) - این در حقیقت معانده‌ای با خداست، مقابله‌ای با خداست، يك بی‌اعتنایی با خداست، چنین موهبت عظیمی را خدا در اختیار ما قرار می‌دهد و ما از آن استفاده نمی‌کنیم؛ این می‌شود بی‌اعتنایی به خدا؛ اثرش هم این است که در قیامت، خداوند باید بیشتر از همه افراد به ما بی‌اعتنایی

کند.

شر الناس منزلة عند الله یعنی خدا قیامت به این شخص هیچ توجهی نمی‌کند. تو در دنیا به امانتی که خدا به تو داد توجه نکردی و آن را ضایع و اتلاف کردی، بی‌اعتنائی کردی، و نتیجه بی‌اعتنائی نیز بی‌اعتنائی است. فقط **هل جزاء الاحسان الا الاحسان** که نیست، جزاء بی‌اعتنائی نیز بی‌اعتنائی است. پس، ببینید آقایان! من این را در درجه اول به خودم عرض می‌کنم که واقعاً من گاه حدیثی را می‌خواهم بخوانم و معنا بکنم، هم قبلش و هم بعدش واقعاً از خدا استغفار می‌کنم، برای اینکه خودم عامل نبوده‌ام واقعاً و نیستیم، توفیقمان هم کم است، ولی واقعاً ببینیم که کجا قرار داریم؟ در چه مرحله‌ای قرار داریم؟ خدا چه چیزی را برای ما قرار داده است؟ فکر نکنیم که اینجا يك امور سطحی است! **و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين**.